

مشتري کافه خیابان وسط

دبایتي ديگر



مهرداد حجتی

● دست چپي: «می‌شود یکی به ما بگوید توی این «هفت» چه خبر است؟»

دست راستي: «عددش؟»

دست چپي: «برنامه‌اش؟»

دست راستي: «مگر چه شده؟»

دست چپي: «حالا نوبت «فراسـتی» است که چیزی بگوید.»

دست راستي: «متوجه نمی‌شوم. چیزی گفته؟»

دست چپي: «خوب شد آن بزرگوار واژه «دبایث» را به اهل ادب معرفی کرد تا لااقل واژه‌ای به دایره واژگان ادب‌دوستان اضافه شود وگرنه معلوم نبود این مسعودخان فراستی از چه واژه‌ای برای توصیف «کمال تبریزی» استفاده می‌کرد.»

دست راستي: «خیلی به مذاقش مزه کرده لابد. به نظرش خوش‌آهنگ جلوه کرده. از نظر وزنی هم با نظافت، کیاست و سیاست هم‌وزن است. گفته به کار ببرم جالب است. اشکالی که ندارد. دارد؟»

دست چپي: «اصلا معنی واژه مهم نیست؟!»

دست راستي: «اینجا آهنگ مقدم بر معناست، این را از تصریح فراستی می‌شود فهمید.»

دست چپي: «حالا نوبت توست مرا دست بیندازی؟ می‌شود کمی جدی حرف بزنی؟»

دست راستي: «باور کن جدی گفتم.»

دست چپي: «می‌خواهی بگویی شکل و آهنگ کلمات برای این دوستان مهم‌اند نه معنایشان؟»

دست راستي: «این‌طور مطلب برای همه

قابل‌هضم‌تر می‌شود. بهتر نیست؟»

دست چپي: «عجب مارمولکی هستی‌ها!»

دست راستي: «فکتي «مارمولک». از «منوچهر محمدي» تهیه‌کننده‌اش چه خبر؟»

دست چپي: «تازگی حرف‌هایی زده. گفته استقبال مردم از بعضی فیلم‌ها واکنشی است. مردم چیزی را که فرهنگ رسمی به آنها می‌گوید برو بین نمی‌بینند. عملاً چیزی را می‌بینند که فرهنگ رسمی می‌گوید نبین. بدتر از این، لیکوریسم با نیهیلیسم است. یعنی برای مردم دیگر هیچ چیز مهم نیست.»

دست راستي: «چی چی کوریسم؟»

دست چپي: «این را ول کن. اصل مطلب را بچسب که چه گفته؟»

دست راستي: «اصل مطلب اتفاقا همین بود.»

دست چپي: «پس کل مطلب برای تو یعنی کُشک؟»

دست راستي: «دارم به آهنگ آن کلمه فکر می‌کنم.»

دست چپي: «مگر فکر هم می‌کنی؟»

دست راستي: «می‌بینی که (به نشانه تفکر اخم می‌کند و سپس ادامه می‌دهد) به‌غیر از این چی چی کوریسم چیز دیگری هم گفته؟»

دست چپي: «گفته این آقای خاوری که حالا به جرم اختلاس فراری شده. اولین کسی بوده که طرح تفکیک جنسیتی را اجرائی کرده. اولین‌بار در مشهد و اصفهان شعبه بانک زانه دایر کرده.»

دست راستي: «دش گرم.»

دست چپي: «مرد حسابی دارد می‌گوید خاوری. آن‌وقت تو می‌گویی دمش گرم. امروز یک چیزیت شده‌ها؟»

دست راستي: «هر که می‌خواهد باشد. کارش که خوب بوده. لابد شعبه زانه لازم بوده.»

دست چپي: «گفتم که متوجه نیستی منوچهر محمدي دارد از رفتارهایی حرف می‌زند که نتیجه آنها مردم را به واکنش واداشته است.»

دست راستي: «با سینمارفتن زیاد؟»

دست چپي: «امروز من هرچه می‌گویم تو چیز دیگری می‌گویی. چیزی خورده‌ای؟»

دست راستي: «نه.»

دست چپي: «لابد چیزی کشیده‌ای؟»

دست راستي: «نه به‌خدا. عجب آدمی هستی‌ها!»

دست چپي: «لابد سرت به جای خورده؟»

دست راستي: «نه به جایی نخورده.»

دست چپي: «پس چرا این‌قدر پرت‌وپلا می‌گویی؟»

دست راستي: «چیزی نگفتم که!»

دست چپي: «از آن موقع که اینجا نشسته‌ایم تا

حالا همه‌اش داری بی‌ربط حرف می‌زنی. لابد جایی بوده‌ای. کاری کرده‌ای.»

دست راستي: «فقط دیشب نشستم پای «هفت». همین. باور کن.»

دست چپي: «گفتم چیزیت شده.»

دست راستي: «این‌قدر تابلوست؟»

دست چپي: «اصلا حرف‌زدنت عوض شده. مثل سابق نیست. هم‌هاش دنبال واژه‌های عجیب‌غریب می‌گردد. چیزهای بی‌ربط برایت مهم شده. کاری به مفهوم کلمات نداری. همین‌طور برای خودت چیزهایی می‌تراشی که آدم را متحیر می‌کنی. خیلی عوض شده‌ای.»

دست راستي: «داری نگرانم می‌کنی. یعنی این‌قدر حالم بد است؟!»

دست چپي: «به نظر که این‌طور می‌آید.»

دست راستي: «اما خودم چنین حسی ندارم. فکر

می‌کنم بهتر هم شده‌ام.»

دست چپي: «واقعا؟»

شرق: وزارت دادگستری لهستان از تقاضای تجدیدنظرخواهی علیه رای استرداد «رومن پولانسکی» به آمریکا به جرم تجاوز جنسی خبر داد.

به گزارش ایسنا، در حالی که چندی پیش دادگاهی در شهر کراکوف از رای قطعی بر عدم استرداد «رومن پولانسکی»، کارگردان مطرح لهستانی، به آمریکا به جرم تجاوز به دختری ۱۳ساله در سال ۱۹۷۷ خبر داده بود، اما وزیر دادگستری لهستان اعلام کرد نسبت به این حکم اعتراض خواهد کرد و کار را به دادگاه تجدیدنظر خواهد کشاند.

دادگاهی که در ماه اکتبر سال ۲۰۱۵ به نفع پولانسکی رای داده بود، به‌شدت با رسیدگی دادگاه آمریکایی به این پرونده مخالفت و بیان کرده بود قاضی‌ها و دادستان‌های آمریکایی، قانون محاکمه عادلانه را زیر پا گذاشته‌اند.

یکی از وکلای پولانسکی نیز در آن زمان اعلام کرده بود این رای

لهستان پولانسکی را به آمریکا تحویل می‌دهد



نهایی است و جلسه‌ای هم برای تجدیدنظر در حکم این کارگردان صاحب‌نام برگزار نخواهد کرد.

گفت‌وگو با کمال تبریزی، در پی توقف «سرزمین کهن»

نمی‌توان با سیاستِ یک‌بام‌ودوهاو پیش رفت

بهناز شیربانی



عزل‌ونصب‌های جدید اتفاق افتاد، داشتم و در این جلسه کلایه‌هایم را نسبت به موضوع پیش‌آمده مطرح کردم و خواستار عذرخواهی آقایان در برنامه

«هفت» شدم که آقای پورمحمدی و سیفی آزاد طبق گفته خودشان پیکیر این ماجرا

بودند و گفته شد که خیلی زود

این عذرخواهی انجام می‌شود که بعد از گذشت یک هفته این عذرخواهی انجام نشد و منتظر بوم که سازمان چه تصمیمی می‌گیرد و چون هیچ اتفاقی نیفتاد، همان‌طور که پیش از این با مدیران رسانه ملی مطرح کردم، پروژه را متوقف کردم.

پتبعاً دوست نداشتم کار به اینجا برسد اما در جایی باید تکلیف مشخص شود. تاکید

در مورد افرادی است که در سازمان صداوسیما کار می‌کنند و باید مشخص شود اگر توهینی به هر شخصی در سازمان صداوسیما شود، باید به این

رومن پولانسکی در سال ۱۹۷۷ دختری ۱۳ساله را مورد سوءاستفاده جنسی قرار داد و پس از شکایت والدین این نوجوان، او در دادگاه حاضر و جرمش را پذیرفت و پس از گذراندن ۴۲ روز در زندان، در فوریه ۱۹۷۸ به انگلیس و از آن‌جا به فرانسه فرار کرد و هرگز به آمریکا بازنگشت تا از یک مجازات سنگین در امان باشد.

او پس از محکومیت در دادگاه آمریکا به جرم سوءاستفاده جنسی از نوجوانی به نام «سامانتا گایمر»، به فرانسه که شهروند قانونی آن محسوب می‌شود، گریخت و از سال ۱۹۷۸ در پاریس زندگی می‌کند، فرانسه یکی از معدود کشورهای اروپایی است که مانع استرداد شهروندان خود به آمریکا می‌شود.

این کارگردان سرشناس لهستانی از زمان فرار از ایالات متحده در سال ۱۹۷۸، موفق به کسب یک جایزه اسکار برای فیلم «پیانیست» شده است.

برای تلویزیون کار می‌کنم و در یک پروسه بلندمدت قرار است سریالی را برای مخاطب آماده کنیم. در چنین مواقعی احساس بدی به آدم دست می‌دهد. اینکه انگار هیچ پشتیبانی در سازمان صداوسیما ندارِی. نمی‌دانم پخش برنامه «هفت» قرار است تا چه مدت ادامه داشته باشد و ظاهراً صحبت‌هایی در مورد پخش نشدن این برنامه در ایام ماه مبارک رمضان است. با تمام نکاتی که شما در پرشستان مطرح کردید و از رویکرد برنامه «هفت» و انتقاد سینماگران صحبت کردید، من هم به‌عنوان یکی از افرادی که در سینما و تلویزیون کشورم کار می‌کنم و در رسانه ملی به من توهین شده است، خواستم برای اولین و آخرین‌بار تکلیف این‌چنین رفتارهایی مشخص شود که اساساً در چه سازمانی کار می‌کنیم؟ نمی‌توان با سیاست یک‌بام‌ودوهاو پیش رفت. همکاری

در صداوسیما دوجانبه است. اینکه در یکی از برنامه‌های صداوسیما با الفاظ زشت دیگران را خطاب کنند به‌هیچ‌وجه شایسته تلویزیون رسمی یک کشور نیست و امیدوارم با تصمیمی که ما برای رسیدگی به این جریان گرفتیم این‌ موضوع یک‌بار برای همیشه حل شود.

چرا باید اهالی سینما یا تلویزیون از رسانه ملی رانده شوند، بویژه آنهایی که خاستگاهشان از تلویزیون است و سال‌ها برای آن زحمت کشیده‌اند؛ بازگرانی مثل شهاب حسینی که حتی اگر قصد بازی در سریالی دارند هم سریالی در شبکه نمایش خانگی را انجام می‌کنند. سازمان عریض‌وطویل صداوسیما تا چه زمانی قصد دارد با جریان سینما مخالفت کند؟ باید به خودمان بیاییم. این چنددستگی و چندگانگی به‌هیچ‌وجه خوب نیست و یکی از عواقبش هم این بود که به پروژه ما ضربه زد و باید جلوی آن گرفته شود. در دورانی مجبور بودیم حرف نزنیم و گوش کنیم اما الان دیگر مجبور نیستیم. نمی‌توانیم همه در یک خانه کمر هم باشیم اما اهالی این خانه مدام با هم مشکل داشته باشند.

به‌هیچ‌وجه موضوعی جسمی نیست و کاملاً ذهنی و مغزی است.»

او در توضیح این سندرَم گفت: «وقتی حرکتی به شکل متناوب در شکلی خاص انجام می‌شود، از جانب لایه‌ای روی مغز است که به آن کورتکس می‌گویند و وظیفه فرماندهی و مپینگ حرکات دستوری بدن را دارد که به‌عنوان یک حرکت دفاعی فرمان را منتقل نمی‌کند. انقلاب درونی و تنش‌های روحی من می‌توانست عاملی برای بروز این مشکل باشد و درنهایت ساسخی که من از آنها گرفتم این بود که ممکن است این موضوع تأثیرگذار باشد و این نقطه‌ای بود که باید تصمیم مهمی بگیرم که بسیار تلخ بود و آن تصمیم این بود که نوازندگی تار را ترک کنم و فکر می‌کنم تصمیم درستی گرفتم.»

سیفی‌زاده عنوان کرد: «اینکه باید چیزی را جایگزین می‌کردم، تصمیم مهم‌تری بود. در این خصوص با خانواده‌ام که همراه همیشگی من بودند، به‌خصوص پدر بزرگوارم که همچون رفیق، در تمام مراحل، همراه من بودند، روی دو ساز کار کردم؛ اولی سازی کششی که بر مبنای یک ساز ترکی-یونانی به نام لیره یا لیرا بود که این ساز دارای سه سیم بود که آن را چهارسیمه کردیم و این کار مستلزم آن بود که ابعاد و عمق ساز تغییر کند که پذیرش سیم چهارم را دارا شود و یک ساز مضربی که فاقد پوست باشد. در پنج‌سالی که در کانادا زندگی کردم، از پوست تار به ستوه آمده بودم؛ مخصوصاً در تابستان که طریوت هوا به ۸۰، ۹۰ درصد هم می‌رسید. این ساز مضربی نامش طرب است و قدیم این نبود که سازی ابداع شود. تنها تلاش‌م این بود که هر کاری که با تار می‌توانستم انجام دهم، با این دو ساز انجام دهم که با آنها، هم کنسرت دادم‌ام و هم کار ضبط کرده‌ام.»

سیفی‌زاده ادامه داد: «در این چندسال اخیر کار من در زمینه موسیقی رنگ جدی‌تری به خودش گرفته است و بیشتر آهنگ‌سازی و تنظیم کرده‌ام.»

او همچنین در پایان آرزو کرد سازهایش جایگاه خود را در موسیقی پیدا کنند و یک موسیقی‌دان باشد تا نوازنده، زیرا موسیقی‌دان واژه بزرگ‌تری است. سیفی‌زاده بر این باور است که یک موسیقی‌دان حوش در همه‌حال یکی است، چه وقتی که می‌نوازد و چه زمانی که آهنگ‌سازی یا تنظیم می‌کند و چه وقتی که حرف می‌زند.

یاد دوست

برای پرویز کلانتری که دیگر نیست

حسرتِ نبودنِ نقاش



ناصر مصفاریان

● زمان ساخت سه‌گانه فروغ فرخ‌اد، بنا بود فیلم سوم، «اوج موج»، درباره فعالیت‌های او باشد در زمینه سینما، تئاتر و نقاشی. نه‌فقط بخش مربوط به نقاشی در نسخه اولیه فیلم آمد، که در آن‌ونسی هم که برای آن ساخته شد، اشاره‌ای هست به این موضوع. آشنایی با پرویز کلانتری هم از همان زمان شروع شد. از سال ۸۷ یا ۷۹ و از طریق پوران صلح‌کح عزیز، دوست فروغ و همسر سیروس طاهباز، بخشی از گفت‌وگو با کلانتری هم در منزل پوران‌خانم انجام شد. در نهایت، به دلیل پربارنبودن فعالیت فروغ در زمینه نقاشی و درواقع، به دلیل اینکه دست خبلی پر نبود و حرف خاصی در این مورد نبود، بخش نقاشی را که خیلی هم کوتاه بود حذف کردی و تنها نشانی که از آن ماند، نقاشی‌های فروغ بود در عنوان‌بندی آخر فیلم. وقتی به این تصمیم نهایی رسیدی، نتیجه این شد که پرویز کلانتری هم دیگر در فیلم نباشد؛ چون با او درباره نقاشی حرف زده بودی و بخش شخصی-مراوده‌ای حرف‌های او خیلی کوتاه بود و حشوروش، دیگر بی‌معنی و بی‌مناسبت. همان شب به او زنگ زدی که بگویی ماجرا چیست؛ ولی از پس گفتش برنیامدی و قراری گذاشتی به بهانه دل‌نگینی تا فردا بروی دیدنش. اولین‌باری بود که چنین اتفاقی برایت می‌افتاد و نمی‌دانستی کلام را چگونه آغاز کنی و اصلاً چه بگویی. با منِ وِن شروع کرده بودی که خودش آمد میان حرف و با لیخن‌دی گفت: «من رو حذف کردی؟ نیستم در فیلم؟» هنوز «بله»ای نگفته بودی و سری به نشانه تأیید تکان نداده بودی که خودش ادامه داد: «هیچ اشکالی ندارم، هیچ اشکالی. مهم نیست من یا کس دیگری باشیم یا نه. کلیتِ کارت رو ببین. هر چیزی به نفع بهترشدن کاره همون رو انجام بده». نفس راحتی کشیدی و خیالت راحت شد. حس شرمندگی‌ات ولی دوچندان شده بود با این بزرگ‌منشی و نگاه بزرگ‌وارانه او. وقتی نسخه نهایی فیلم آماده شد، نخستین نمایش در جشنواره فیلم کوتاه تهران بود. آمد و دید و حرف آن روزش را تکرار کرد: «خوب‌بودن فیلم از همه‌چیز مهم‌تره» و از آن به بعد، چند دیدار بود و چند تماس و بعد فاصله حاصل از گرفتاری و جبر زمانه و دل‌خواست و نشدن‌های روزگار. این سه، چهار سال آخر هم که به بی‌تماسی گذشت و بعد بیماری یکی، دو سال آخر هم پیگیر احوال و اخبارش بودی، ولی از دور و بی‌تماس... تا این خبر بد آخر و اینکه رفته است و دیگر نیست. این‌طور موقع‌ها که می‌شود، ایسن ندیدن و ایسن تماس‌نداشتن‌های آخر، جوری کلوی آدم را می‌گیرد و طوری می‌بردت به خاطرات که به خودت می‌آیی و می‌بینی مثل -تقریباً- همه نوشته‌هایی که در رثای ازدست‌رفکتان منتشر می‌شود، تو هم چیزی نوشته‌ای -شاید- بیشتر درباره خودت تا درباره او، هرچه‌اند برای روایت مهر و لطفش. این است که رها می‌کنی و حرف‌هایش درباره فروغ ذهنت را می‌گیرد؛ همان گفت‌وگویی که در فیلم نشد و در کتاب «ایه‌های آه» منتشرش کردی: «نقاشی سقاخانه‌ای، نوعی مکتب است که ظاهری مذهبی دارد. این نوع نقاشی‌ها، اصلاً جایگاه موضوعی ایدئولوژیک نیست، بلکه زمینه و قلمرو مناسبی است برای نوآوری. از پیدایش این مکتب چند دهه گذشته و مهم‌ترین نقاشان معاصر ما هم در مکتب سقاخانه‌ای کار کرده‌اند. من هم با اختلاف ۱۰، ۱۲سال این کار را شروع کردم و دنبال عناصری می‌گشتم تا بتوانم مثل دخیلی که به سقاخانه می‌بیند، در کارم به شکل کولاز عمل کنم. در این کار متوجه شدم هر یک دخیل، در واقع گره کور یک آرزوی ناکام است و برخی از این آرزوها، آرزوهای عاشقانه هستند. چون نقاشی‌هایی که دست گرفته بودم، نقاشی‌های شاعرانه بودند، متوجه شدم پرحسرت‌ترین شعر عاشقانه معاصر، شعر فروغ است؛ بنابراین من سقاخانه را به فروغ اختصاص دادم. یک قطعه سرامیک درست کردم که رویش نوشته شده «آه». بعد متوجه شدم دست بر قضا، «آه» یکی از اسم‌های پروردگار است. سپس کنار آن، به شکل برجسته، شعر فروغ را عین یک ذکر نوشتم: «من در این آیه تورا آه کشیدم... من در این آیه تورا آه کشیدم...». همین‌طور اینها را مثل یک ذکر تا پایین نوشتم. برای خودم هم خیلی جذاب بود. می‌دیدم چیزی دارد به وجود می‌آید که عمیقاً شاعرانه است و دقیقاً مناسب آن گره کور پرحسرت عاشقانه». عنوان گفت‌وگو را گذاشته بودی «نقش حسرت» و حالا با شنیدن خبر رفتنش، چه برازنده جلوه می‌کند و چه مناسب برای گفتنِ حس و حالِ امروزت از حسرت نبودن نقاش.



عکس: سر صحنه «اوج موج»- ۱۳۷۹

عکاس: رضا کارگران